



پیش‌سخن ما معتقدیم دین راستین با سیاست صحیح با هم پیوندی ناگسستنی دارند و مکمل یکدیگر در پیدایش جامعه ایده‌آل الهی است. دین‌منهای سیاست؛ هم چون درخت‌بی‌آب است، و سیاست‌بدون دین همانند آب بی‌درخت می‌باشد. استعمارگران همیشه به این نتیجه رسیده‌اند که بزرگ‌ترین دشمن آن‌ها، دین و آیین الهی است، لذا همواره می‌کوشند تا دین را از ماهیت خود تهی کنند، چنان‌که آیین مسیحیت را چنین کردند، و یادین را در انزوا و در گوشه معابد، زندانی نمایند، و نگذارند وارد جامعه و عرصه سیاست گردد. به همین دلیل نظریه جدایی دین و سیاست را در همه جا مطرح کردند، و آن را به عنوان قانونی قطعی تلقی نمودند، به طوری که مردم غرب و زده چنین نظریه‌ای را که کاملاً سیاسی حساب شده و استعماری است باور نمودند. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی و پیروزی آن در ایران، این نظریه باگسترش وسیعی از طرف استکبار جهانی و اذتاب آن‌ها در همه جا و در داخل کشور، خودنمایی کرد، لیبرال‌ها و ملی‌گراها در این راستا گوی سبقت را ربودند، و با ترفندها و دست‌آویزهای گسترده، به جنگ با ولایت فقیه برخاستند، چرا که ولایت فقیه پرچم‌نرومند حکومت دینی است، و ملتقای دین و سیاست، بنابراین، همه باید به این هشدار توجه کنند که جدایی دین و سیاست، برای ضربه‌زدن به پیکر مقدس ولایت فقیه، و حکومت و حاکمیت دینی در این راستا است. از این رو، باید با حمایت فکری و عملی از اصل‌بالنده و افتخار آفرین ولایت فقیه، در برابر این نظریه واهی و شعار کور به مقابله پرداخته و نگذاشت دین اسلام نیز هم چون آیین مسیحیت در انزوا و گوشه کلیسا قرار گیرد. در این فصل برآن هستیم برای رد این شبهه و القای شیطانی، به بررسی پیوند دین و سیاست، و ماهیت این دو بپردازیم، با این اشاره به تبیین اصل مطلب باز می‌گردیم:

توضیح عوامل جدایی دین از سیاست

یکی از محققان بزرگ می‌نویسد: در کشورهای غربی، شعار جدایی دین از سیاست، بسیار رایج است، و شاید به یک معنی جزء مسلمانات آن‌ها شده است. به همین دلیل از تشکیل حکومت اسلامی که دین و سیاست را به طور قاطع با هم پیوند می‌زند، وحشت می‌کنند و رنج می‌برند، و این به دو دلیل است: 1- آیینی که در جوامع غربی وجود دارد، آیین مسیحیت کنونی است، و می‌دانیم که این آیین بر اثر تحریفات زیادی که با گذشت زمان در آن پدید آمده است، دین را به صورت یک مسأله کاملاً خصوصی وفردی و منحصر به رابطه خلق و خالق که تعلیمات آن منحصر به یک سلسله توصیه‌های اخلاقی می‌شود، درآورده است، و کاری به مسائل اجتماعی و مخصوصاً مسائل سیاسی ندارد. فرق میان دین‌دار و غیردین‌دار، در این جوامع آن است که فرد دین‌دار به یک سلسله مسائل اخلاقی پای‌بند است، و هفته‌ای یک روز به کلیسا می‌رود، و ساعتی به نیایش و مناجات می‌پردازد، ولی افراد بی‌دین، تعهد خاصی نسبت به مسائل اخلاقی ندارند (هر چند گاهی به عنوان ارزش‌های انسانی‌نه دینی، برای آن احترام قائلمند) و هرگز به کلیسا نمی‌روند. 2- خاطره بسیار دردناکی که آن‌ها از حکومت ارباب کلیسا در قرون وسطی و دوران انگلیسیون (تفتیش عقاید) دارند، سبب شده که برای همیشه دین را از سیاست جدا کنند. توضیح این که: ارباب کلیسا، در قرون وسطی بر تمام شئون سیاسی و اجتماعی مردم اروپا مسلط شدند، و پاپ‌ها با قدرت تمام بر کشورهای این قاره حکومت می‌کردند، حکومتی که منتهی به استبداد خودکامگی شدید شد، تا آن جا که در برابر نهضت علمی به پا خاستند، و هر فکر نو و پیشرفت علمی را به عنوان ضدیت با مذهب درهم کوبیدند، محکمه‌هایی که بعداً به نام «انگلیسیون» نامیده شد برپا کردند، و گروه‌های بی‌شماری را به این محکمه‌کشاندند و محکوم کردند، بعضی را سر بریدند، و بعضی را زنده‌زنده در آتش سوزاندند یا محکوم به زندان نمودند که در میان آن‌ها جمعی از دانشمندان معروف علوم طبیعی بودند، تمام پادشاهان از آن‌ها حساب می‌بردند، و فرمانشان برای آن‌ها مطاع بود، افزون بر این ثروت‌های سرشاری اندوختند، و زندگی تجملاتی عجیبی برای خود فراهم ساختند. مجموعه این امور مردم را بر ضد آن‌ها شورانید، به ویژه علمای علوم طبیعی در برابر آن‌ها به سختی موضع گرفتند، و شعار جدایی دین از سیاست از یک سو، و تضاد علم و دین از سوی دیگر در همه جا سر داده شد، سپس با پیروزی این جناح، کلیسا و حاکمانش از صحنه اجتماع و حکومت، عقب رانده شدند، و تنها کشوری که از آن‌ها مبراطوری عظیم در دست ارباب کلیسا باقی مانده، همان کشور بسیار کوچک و اتیکان است، که کمتر از یک کیلومتر مربع می‌باشد؛ یعنی به اندازه روستایی بسیار کوچک. این‌ها همه تحولاتی بود که در اروپا، در آن شرایط خاص به وجود آمد. سپس گروهی که از کشورهای اسلامی برای تحصیل یا کارهای تجاری، یا سیاحت به فرنگ رفته بودند، این طرز فکر را به هنگام بازگشت به عنوان ارمغان غرب، به شرق اسلامی آوردند. که دین باید از سیاست جدا باشد، بی‌آنکه تفاوت‌های عظیمی را که میان اسلام و مسیحیت تحریف یافته وجود داشت درک کنند، و به تفاوت فرهنگ اسلامی حاکم بر این کشورها با فرهنگ کلیسا بیندیشند. با کمال تأسف بعضی از کشورهای اسلامی، تسلیم این توطئه استعماری و تبلیغاتی شدند، و آن را به عنوان یک اصل اساسی پذیرفتند، با توجه به این که دولت‌های غربی که به خاطر حفظ منافع نامشروع خود، از قدرت حکومت اسلام، سخت‌بیم‌ناک بوده هستند، این مسأله را سخت دنبال کردند و کشورهای غرب زده‌ای همانند ترکیه، پیروی از این نظریه را سرلوحه کار خود قراردادند، و حکومت لائیک بر اساس «سکولاریسم» (حکومت منهای دین) را تشکیل دادند. این در حالی بود که بعضی از کشورهای اسلامی و امت‌های بیدار مسلمان در برابر این توطئه ایستادند، توطئه‌هایی که می‌خواست مسلمانان را از اسلام جدا سازد، و اسلام را بسان مسیحیت امروز، به صورت یک رابطه ظاهری و خصوصی خلق با خالق، بیگانه از اجتماع و سیاست درآورد. به همین دلیل، هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر رسید، و نخستین حکومت اسلامی انقلابی تشکیل شد، همگی در غرب انگشت‌حیرت بر دهان نهادند که مگر می‌شود، مذهب زمام حکومت را به دست گیرد؟ و بعد از آنکه دیدند این حکومت ریشه‌دار و با ثبات شد، برای این که در مرزهای این کشور محدود بماند، و الگویی برای سایر کشورهای اسلامی نشود، دست به تلاش‌های ویران‌گر زیادی زدند، که شرح آن هفتاد من کاغذ شود. خوشبختانه بر اثر درایت و هوشمندی امام خمینی قدس سره و یاران و پیروانش، آن توطئه‌ها نقش بر آب شد، و تفکر تاسیس حکومت اسلامی در بسیاری از کشورهای اسلامی در قاره آسیا و آفریقا، به عنوان یک تفکر زنده و نجات بخش درآمد، هرچند غربی‌ها و غرب‌زدگان در برابر آن به شدت مقاومت می‌کنند، و در این راه از هیچ کاری، از جمله انواع تهمت‌ها، برچسب‌ها، دروغ‌ها و تبلیغات مفرضانه و القای شبهه‌ها، فروگذار نیستند.

استعمارگران غرب، در راس آن‌ها استعمار پیر انگلیس برای رواج فرهنگ غرب و جداسازی دین از سیاست، سه عنصر فروماپه را هم‌زمان مامور دین‌زدایی در کشورهای ایران، ترکیه و افغانستان نمودند، این سه عنصر عبارت بودند از: 1- رضاخان در ایران 2- امان‌الله‌خان در افغانستان 3- کمال‌آتانورک در ترکیه این سه نفر با پشتیبانی استعمارگران هر کدام ضربه شدیدی بر اسلام و جامعه اسلامی وارد کردند، کمال‌آتانورک، در ترکیه بنیان‌گذار حکومت لائیک شد که هنوز این توطئه در ترکیه به شدت ادامه

دارد. امان‌الله‌خان دیکتاتور افغانستان برای حاکمیت‌لایتیک در این کشور، دست‌به‌کار شد، ولی در برابر مقاومت مسلمانان، کلوخش به سنگ خورد و چندان توفیقی نیافت. رضاخان در ایران با دیکتاتوری و کشت و کشتار و ترفندهای دیگر برای براندازی دین، تلاش‌های مذبوحانه کرد، و گستاخی را به جایی رسانید که در کشور ایران عاصمه تشیع، در روز هفدهم دی‌ماه سال 1314 شمسی، اعلام کشف حجاب اجباری نمود، و در این خصوص پافشاری عجیبی کرد. پس از او پسرش محمدرضا پهلوی، دست‌به‌کارهای انحرافی فرهنگی برای اسلام‌زدایی و جای‌گزینی فرهنگ غرب زد، و با انواع تبلیغات و ترفندها به مقابله با اسلام ناب پرداخت، بسیاری از علما و مجاهدان هوشمند را به خاک و خون کشید، ولی در برابر قیام و انقلاب عمیق و گسترده مردم به رهبری امام خمینی -قدس سره- شکست خورد و گریخت و سرانجام او و افکار استعماریش به‌زیاله‌دان تاریخ افکنده شد. ولی غائله هنوز تمام نشده، غرب‌زدگان بی‌محتوا، هم چنان برای جدایی دین از سیاست تلاش می‌کنند. تا آخرین تیری را که در ترکش خود دارند به سوی پیکر مقدس ولایت‌فقیه پرتاب کنند. با این هشدار، نظر شما را به تبیین پیوند دین و سیاست، جلب می‌کنیم:

معنی و مفهوم سیاست

واژه سیاست از نظر لغت از «ساس» و «سوس» گرفته شده و به معنای کشورداری، اصلاح امور مردم، و اداره کردن کشور بر اساس قوانین و برنامه‌ریزی و تدابیر است، لغت‌شناس معروف طریحی در فرهنگ‌نامه مجمع البحرین می‌نویسد: «السیاسة القیام علی الشیء بما یصلحه؛ سیاست یعنی اقدام برای سامان دادن چیزی، به وسیله‌اموری که آن را اصلاح کند و سامان بخشد.» و در ادامه این بحث می‌نویسد: در وصف امامان معصوم (ع) گفته شده است: «اتم ساسة العباد؛ شما سیاست‌مداران بندگان خدا هستید.» و نیز در شان آن‌ها آمده: «الامام عارف بالسیاسة؛ امام به امورسیاست آگاهی و شناخت دارد.» سپس می‌گوید: «امور دین و ملت، از جانب خداوند به پیامبرش واگذار شد، «لیسوس عیاده؛ تا آن‌پامبر (ص) بندگان خدا را بر اساس سیاست خود تربیت و اصلاح کند.» و در پایان می‌گوید: «پیامبران بنی اسرائیل، بنی اسرائیل راسیاست می‌کردند، یعنی زمام امور رهبری آن‌ها را همانند رؤسا و فرمان‌روایان به دست می‌گرفتند. و شوون زندگی آن‌ها را اداره و اصلاح و تدبیر می‌نمودند. در فرهنگ عمید آمده: «سیاست؛ اصلاح امور خلق و اداره کردن کارهای کشور، رعیت‌داری و مردم‌داری است... سیاست‌مدار کسی است که در کارهای سیاسی و امور مملکت‌داری، بصیر و دانا و کار آزموده باشد.» از مجموع گفتار دانشمندان پیرامون سیاست‌مدار آگاه و عادل چنین برمی‌آید که سیاست‌مدار کسی است که: 1- توان اداره مملکت و مردم را داشته باشد 2- هوشمند و آگاه بوده و مسائل گوناگون داخلی و خارجی کشور را بشناسد، دشمن‌شناس بوده و از عوامل پیشرفت‌ها آگاهی داشته باشد، و برای جلوگیری از ضربه‌ها و زیان‌ها، پیش‌بینی عمیق نماید. ناگفته پیدا است که زورمداران، به ویژه در دنیا غرب، از واژه‌سیاست مانند واژه استعمار، سوء استفاده کرده، و زیر نقاب آن، به هرگونه تزویر، تحمیق، و به اسارت گرفتن انسان‌ها و غارت‌می‌پردازند، بر همین اساس، سیاست در گذشته و حال دارای دو معنا خواهد شد: 1- سیاست درست و حقیقی 2- سیاست دروغین و مجازی. که گاهی از این دو گونه‌گی به سیاست مثبت و منفی تعبیر می‌شود. سیاست صحیح، همان سیاست معقول و فراگیر است که بر اساس عدل و احسان و تدابیر باشد، و به دور از هرگونه تزویر و انحراف، به‌اداره امور مردم بپردازد. این همان سیاست است که پیوندناگسستگی با دین ناب اسلام دارد، همان که در سر لوحه زندگی شهید آیت‌الله سید حسن مدرس (ره) می‌درخشد که گفت: «سیاست ما عین دیانت ما است، و دیانت ما عین سیاست ما است.» در مقابل این گونه سیاست، سیاست منفی و ناصحیح قرار دارد که امروز سراسر جهان غرب را فراگرفته که بیش‌تر بر اساس تزویر، نیرنگ، و بر اساس منافع مادی نامشروع حکومت‌های خودکامه پی‌ریزی می‌شود. امام خمینی -قدس سره- منادی و پرچمدار بزرگ پیوند دین و سیاست، به این دوگونه‌گی تصریح کرده و پس از ارائه سیاست صحیح و آمیختگی آن با اسلام، می‌فرماید: «.. این مطلب لازم است، بلکه فرض است که مردم را بیدار کنید، و به مردم بفهمانید این معنی را که این نغمه (جدایی دین از سیاست) ای که در همه ممالک اسلامی بلند است که علما نباید درسیاست دخالت کنند، این يك نقشه‌ای است مال ابرقدرت‌ها... به حرف این‌ها گوش ندهید، و بخوانید به گوش ملت که ملت بفهمند این معنی را که این نغمه، نغمه‌ای است که می‌خواهند علما را ازسیاست بر کنار بزنند، و آن بکنند که در زمان‌های سابق بر ما گذشته است، بیدار باشیم و همه توجه به این معنی داشته باشیم.» و در گفتار دیگر می‌فرماید: «سیاست برای روحانیون و برای انبیا و اولیای خدا است... آیت‌الله کاشانی در قلعه فلك الافلاك مجبوس بود، رییس زندان آن جا، روزی در گفت و گو با آقای کاشانی گفته بود: «شما چرا درسیاست دخالت می‌کنید، سیاست‌شان شما نیست...». ایشان (آقای کاشانی) به او پاسخ داد: «تو خیلی خری! اگر من دخالت درسیاست نکنم، کی دخالت بکنی؟!» امام خمینی -قدس سره- در ادامه سخن فرمود: «مرا نزد رییس‌سازمان امنیت (شاه) در آن وقت که در قیطره در حصر بودند، او در ضمن صحبت‌هایش گفت: «آقا! سیاست عبارت از دروغ‌گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است، این را بگذارید برای ما، من به او گفتم: این سیاست مال شما است... البته این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد، اما سیاست به معنی این که جامعه را ببرد و هدایت کند، به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد است، این در روایات ما برای نبی اکرم (ص) بالفعل سیاست ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم (ص) معبوث شد که سیاست امت را متکفل باشد.» این تقسیم‌بندی در مورد سیاست و کشورداری در صدر اسلام نیز وجود داشته است، به عنوان مثال دشمنان پرکینه امیر مؤمنان علی (ع) می‌پنداشتند که معاویه سیاست‌مدارتر از حضرت علی (ع) است، امیر مؤمنان علی (ع) در پاسخ به این کژاندیشان کوردل فرمود: «و الله ما معاویة بادهی منی، و لکنه بغدر و یفجر، و لو لاکراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس؛ سوگند به خدا، معاویه از من سیاست‌مدارتر نیست، ولی او نیرنگ می‌زند و مرتکب گناه می‌شود، اگر نیرنگ خصلت زشتی نبود، من سیاست‌مدارترین مردم بودم.» دانشمند معروف اهل تسنن ابن ابی الحدید، پس از ذکر سخن فوق می‌نویسد: «اگر سیاست به معنی تالیف قلوب ملت، با هر نیرنگ، حيله، مجامله و تعطیل حدود الهی باشد، معاویه سیاست‌مدارتر از حضرت علی (ع) بود، و اگر سیاست به معنی حقیقی‌اش؛ یعنی تدبیر امور بر اساس عدل و دستورهای اسلام باشد که هر مسلمانی باید پیروچنین سیاستی باشد حضرت علی (ع) سیاست‌مدارتر بود.» در روایات اسلامی نیز به گونه‌ای از سیاست تعریف شده که بیانگر دوگونه‌گی سیاست است، به عنوان نمونه امام علی (ع) می‌فرماید: «جمال السیاسة العدل فی الامر و العفو مع القدره؛ زیبایی سیاست، رعایت عدالت در رهبری، و عفو هنگام قدرت است.» و در سخن دیگر می‌فرماید: «بنس السیاسة الجور؛ ستم‌کاری سیاست زشتی است.» شخصی از امام‌حسن مجتبی (ع) پرسید: سیاست چیست؟ آن حضرت فرمود: «هی ان تراعی حقوق الله و حقوق الاحیاء؛ و حقوق الاموات؛ سیاست، یعنی رعایت کنی حقوق خداوند و حقوق زندگان و حقوق مردگان را...». نتیجه این که سیاست بر دوگونه است، حقیقی و مجازی، خوب و بد، سیاست خوب و حقیقی پیوند ناگسستگی با اسلام دارد، و هرگز نمی‌توان اسلام را از چنین سیاستی جدا کرد، که در این صورت، اسلام را از درون تهی کرده‌ایم. بر همین اساس ما بر این باور هستیم که همه پیامبران و امامان (ع) سیاست‌مدار بودند، اندیشه و برنامه آن‌ها در دو چیز خلاصه می‌شد: 1- طاغوت‌زدایی 2- تثبیت حکومت حق، و روشن است که چنین کاری عین سیاست است این دو کار که آمیخته با سیاست حقیقی است در قرآن به عنوان سرلوحه برنامه پیامبران (ع) عنوان شده، چنان که می‌خوانیم: «و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.»

امامان (ع) و مساله سیاست

یکی از شواهد عینی و دلایل خلل‌ناپذیر در مورد پیوند محکم دین و سیاست این است که در بیش‌تر زوایای زندگی امامان معصوم (ع) دخالت در سیاست دیده می‌شود، آن‌ها مدعی امامت و حاکمیت بر مردم بودند، و در صورت وجود شرایط به تشکیل حکومت می‌پرداختند، بیش‌تر آن‌ها در راه طاغوت‌زدایی به شهادت رسیدند، نهضت

عظیم‌امام حسین (ع) نمونه کامل مبارزه با طاغوت است، حکومت پرتنج‌پنج‌ساله حضرت علی (ع) حاکی است که آن حضرت در راس سیاست قرارداشت و آن را هدایت می‌کرد، بر همین اساس، در زیارت جامعه‌کبیره که از امام هادی (ع) نقل شده، در وصف امامان (ع) می‌گوییم: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة... و ساسة العباد، و ارکان البلاد؛ سلام بر شما ای خاندان رسالت و سیاست‌مداران بندگان خدا، و پایه‌های شهرها.» از همه این‌ها بالاتر این که بیشتر ابواب احکام، و فقهی که از امامان معصوم (ع) به ما رسیده، مربوط به سیاست است، فقهای ما کتب فقهی را به سه بخش تقسیم می‌کنند: عبادات، معاملات، و سیاسات. عبادات همان رابطه معنوی خلق با خالق است، معاملات رابطه مردم با یکدیگر است، سیاسات رابطه مردم با حکومت می‌باشد. و اگر دقت‌بیش‌تر شود، همان عبادات و معاملات نیز بدون حکومت و سیاست صحیح و نیرومند سامان نمی‌پذیرد؛ مثلاً حج، نماز جمعه و نماز جماعت از عباداتی است که جنبه‌های سیاسی آن بسیار قوی است، معاملات و داد و ستدها نیز بدون محاکم و نظارت دقیق حکومت، قطعاً ناقص و نابه سامان خواهند شد، و سر از هرج و مرج و تورم و تبعیض درمی‌آورند. بنابراین، جداسازی تعلیمات و برنامه‌های اسلامی از مسائل سیاسی، امری غیرممکن است و شعارهایی که در غرب در مورد این جدایی داده می‌شود، و از حلقوم غرب زدگان تراوش می‌کند، کاملاً بی‌محتوا و فاقد ارزش است، چرا که پیوند دین صحیح با سیاست صحیح، همانند پیوند روح و جسم است، چرا که دین تنها قوانین فردی نیست، بلکه مجموعه‌ای از قوانین فردی، اجتماعی و سیاسی است، نتیجه این که؛ آنان که دین و سیاست را از هم جدا کرده‌اند یا مفهوم دین را نفهمیده‌اند و یا مفهوم سیاست را و یا هر دو را، چنان‌که حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب فقهی‌تحریر الوسیله در بحث نماز جمعه می‌نویسد: «فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسة، فهو جاهل لم یعرف الاسلام و لا السیاسة؛ آن کس که خیال کند دین از سیاست جدا است، او ناآگاهی است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را.»

چند فراز از سخنان امام خمینی در باره پیوند دین و سیاست

حضرت امام خمینی قدس سره پرچم دار بزرگ پیوند ناگسستنی دین از سیاست در این مورد گفتار بسیار دارند، در این جا به‌عنوان حسن ختام، نظر شما را به چند فراز از آن جلب می‌کنیم: امام خمینی (ره) با آن اندیشه و نگاه ژرفی که به مسائل و امور داشتند، در فرازی از یکی از خطابه‌های خود که در تاریخ 21/1/1343 ش ایراد شده می‌فرماید: «و الله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند.» و در سخن دیگر می‌فرماید: «اسلام مکتبی است بر خلاف مکتب‌های غیر توحیدی، در تمام شیوون فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، دخالت و نظارت دارد، و از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز... فروگذار نکرده است.» «اسلام دینی است که احکام عبادی و سیاسی است، این جمعه، این خطبه‌های جمعه، آن عید، آن خطبه‌های عید، این اجتماع، این مکه، این مشعر، این منی، این عرفات، همه‌اش مسائل سیاسی است.» «نسبت اجتماعات قرآن با آیات عبادی آن، نسبت صد به یک هم‌بیش‌تر است، از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بر دارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام مربوط به اخلاقیات است، بقیه همه مربوط به اجتماعات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.» «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه و عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است... هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم؟! و برای معضلات جواب داشته باشیم؟ همه ترس استکبار از همین مساله است که فقه و اجتهاد جنبه‌عینی و عملی پیدا کند.»

حجت الاسلام و المسلمین محمد محمدی اشتهاردی

ماهنامه پاسدار اسلام شماره 10